

تأملی در بیتی از داستان رستم و اشکبوس

کتاب فارسی دهم

■ غفار الله یاری

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی، دبیر و مدرس دانشگاه مشکین شهر

چکیده

با عنایت به کل متن شعر و ویژگی‌های شخصیتی رستم بهتر است فسوس را در مفهوم رجزخوانی در نظر بگیریم نه استهزا و مسخره

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، رستم، اشکبوس، فسوس، مزیح.

تأملی در بیت

کشانی بدو گفت با تو سلیح
نبینم همی جز فسوس و مزیح
داستان رستم و اشکبوس در کتاب فارسی
سال دهم (درس دوازدهم) و همچنین
کتاب ادبیات فارسی سال دوم دبیرستان
آمده و بیشتر اختلاف نظرها و ابهام‌های
مطرح شده حول بیت زیر است:
قضا گفت گیر و قدر گفت ده
فلک گفت احسنت و مه گفت زه
که ظاهراً بیت اخیر الحاقی بوده و مؤلفان
محترم کتاب فارسی دهم آن را نیآورده‌اند.
به نظر می‌رسد یکی از واژه‌هایی که در
این شعر به تأمل بیشتر نیاز دارد، بیت ۳۱
می‌باشد:

کشانی بدو گفت با تو سلیح
نبینم همی جز فسوس و مزیح
در کتاب سال دوم دبیرستان (ادبیات ۲) در

توضیح فسوس نوشته‌اند: مسخره کردن و
معنی بیت: اشکبوس خطاب به رستم گفت
با تو سلاحی جز مسخره کردن و مزاح و

محمد معین در فرهنگ
فارسی فسوس را
در معنای ریشخند
و استهزا و همچنین
افسوس و دریغ گرفته
و مرحوم دهخدا آن را
علاوه بر استهزا در معنی
افسون، تزویر، حيله و
نیرنگ نیز به کار برده
است. همچنین، «فسوس
پذیرفتن» را تحمل
حسرت و دریغ بردن و
تأسف خوردن دانسته

شوخی نمی‌بینم.

با این توضیحات، اشکبوس سخنان رستم
و پیاده آمدنش را شوخی و استهزا قلمداد
کرده است.

محمد معین در «فرهنگ فارسی» فسوس
را در معنای ریشخند و استهزا و همچنین
افسوس و دریغ گرفته و مرحوم دهخدا
آن را علاوه بر استهزا در معنی افسون،
تزویر، حيله و نیرنگ نیز به کار برده است.
همچنین، «فسوس پذیرفتن» را تحمل
حسرت و دریغ بردن و تأسف خوردن
دانسته و این بیت شاهنامه را برای آن مثال
آورده است:

چه بایست پذیرفت چندین فسوس

ز بیم پی پیل و آوای کوس

با عنایت به بیت‌های قبلی و همچنین
ویژگی‌های شخصیتی رستم در شاهنامه،
علاوه بر معانی یاد شده فسوس را می‌توان
در معنی رجزخوانی هم به کار برد که با
توجه به محتوای کلی شعر و روح حماسی
آن صحیح‌تر به نظر می‌رسد. رستم در
بیت‌های قبل از این بیت، سخنانی بر زبان
رانده که بیش از آنکه ناظر بر تمسخر حریف
باشد، تأکید بر قدرت جنگی و بیان دلآوری
و پهلوانی خود است. او پیاده‌هایی همچون
خود را از پانصد سوار چون اشکبوس
کشانی بهتر می‌داند و به عبارتی، رجزخوانی
می‌کند؛ هم خود را می‌ستاید و هم حریف
را حقیر می‌شمارد و این هر دو گویی اصلی
است در رجزخوانی.

کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
به بار آمد آن خسروانی درخت

نمونه‌ای دیگر خطاب سهراب به کیکاووس:
چنین گفت با شاه آزاد مرد
که چون است کارت به دشت نبرد؟
چرا کرده‌ای نام کاووس کی
که در جنگ نه تاو داری نه پی؟
تنت را بدین نیزه بریان کنم
ستاره بدین کار گریان کنم

یا خطاب به رستم:
بخندید سهراب و گفت ای سوار
به زخم دلیران نه‌ای پایدار
به رزم اندرون رخس گویی خر است
دو دست سوار از همه بتر است
و مسلماً بهترین نمونه‌های فسوس و
رجزخوانی در خطاب رستم به اشکبوس
است که در این درس آمده است؛ آنجا که
در جواب اشکبوس که می‌گوید بدون اسب
سرت را بر باد خواهی داد، بی‌آنکه به روحیه
دلآوری‌اش آسیبی برسد در جهت تضعیف
روحیه حریف در کمال خون‌سردی و با
طعنه پاسخ می‌دهد:

پیاده ندیدی که جنگ آورد
سر سرکشان زیر سنگ آورد
و ...

بنابراین، به نظر می‌رسد بهتر است معنای
فسوس را رجزخوانی و خودستایی بدانیم
که هم جنبه حماسی شعر را برجسته
می‌کند و هم این نکته را نشان می‌دهد که
اشکبوس رجزخوانی رستم را شوخی قلمداد
می‌کند و به استهزا می‌گیرد و به نوعی
پاسخ خودستایی‌ها و به خود نازیدن‌های او
را می‌دهد.

منابع

- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- معین، محمد. (۱۳۸۵). فرهنگ فارسی، چاپ بیست و سوم، انتشارات امیرکبیر.
- سعادت، اسماعیل. (۱۳۸۴). دانش‌نامه زبان و ادب فارسی، انتشارات فرهنگستان ادب فارسی.
- گروه مؤلفان. (۱۳۹۵). کتاب فارسی ۱ پایه دهم - دوره دوم متوسطه شاخه نظری کلیه رشته‌ها، سازمان چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- گروه مؤلفان. (۱۳۹۳). کتاب ادبیات فارسی سال دوم دبیرستان رشته تجربی - ریاضی، سازمان چاپ و نشر کتاب‌های درسی.



مازندران کشید و انگار دریا و کوه را از هم
درید.

نمونه‌هایی از فسوس و رجزخوانی برای
تضعیف روحیه حریف:

خطاب رستم به اسفندیار:
تورا بر تک رخس مهمان کنم
سرت را به کوپال درمان کنم
خطاب منوچهر به سلم:
رسید آنکهی تنگ در شاه روم
خروشید کای مرد بیدار شوم
بکشتی برادر ز بهر کلاه
کله یافتی، چند پویی به راه؟

محقق ارجمند، جلال خالقی مطلق، بر
معنی اخیر (افسوس در معنی رجزخوانی)
تأکید دارد و معتقد است که رستم فقط
مجهز به گرز و نیزه و شمشیر و تیر و کمان
و کمند نبوده بلکه دو حربه بسیار مهم دیگر
نیز داشته است: یکی نعره یعنی بانگ زدن
بر حریف و دیگری رجزخوانی (فسوس)، که
از آن به بالاترین درجه بهره‌مند بوده است.
نمونه‌ای از بانگ زدن رستم را در ماجرای
گرفتن رخس می‌بینیم؛ زمانی که با نعره او
مادیانی که مادر رخس بوده است، بر زمین
می‌افتد یا نعره‌ای که رستم در میان دیوان